باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۴۸۳۳

رده‌بندی دیویی: ۱۸۹۰ ق۱۴۷ص ۵ فا۴

سرشناسه: صاحب، ابوالحسن

عنوان قراردادی: قواعد فارسی

عنوان: رساله قواعد فارسی حصه اول

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: لکهنو ناشر: مطبع نول‌کشور تاریخ نشر: ۱۸۹۰م.

صفحه شمار: ۳۱ص. مصور☑ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۷×۲۵ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: مقام معظم رهبری تاریخ ثبت: اسفند ۱۳۷۶

یادداشتها: مصور.

موضوع(ها): ۱. فارسی - دستور.

شناسه(های) افزوده: الف. خامنه‌ای، علی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸- ، اهداکننده. ب. عنوان.

فهرستنگار: تاریخ فهرستنگاری: اسفند ۸۸

مرمت کار کتب خطی

آستان قدس
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
اسم کتاب رساله قواعد فارسی
مصنف
مؤلف ابوالحسن فرید آبادی
خطی
چاپی
سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق ....
جزء کتب ادبیات شماره خصوصی ....
شماره عمومی ۳۰۸۳۰ شماره قبض ....
واقف .... تاریخ وقف ....
طول ۲۰ عرض ۱۷ شماره صفحات ....
۵۹۹۵
محمد حسن دهقانپور
مرمت کار کتب خطی

محمد حسن دهقانپور
مرمت کار کتب خطی

رساله

قواعد فارسی حصۂ اول

مصنفۂ جناب مولانا ابو الحسن صاحب مدظله

برای استفادۂ طلبار عام مدارس تحصیلی وہائی اسکول صوبجات متحده
بہ پذیرائی نذر جناب فیض مآب جان سی نسفیلڈ صاحب بہادر ایم اے
انسپکٹر مدارس اودھ و رہیلکھنڈ و کماؤن

FIRST PERSIAN GRAMMAR

BY

MOULANA ABUL HASAN

DEDICATED TO

J. C. NESFIELD, Esq., M. A.,
INSPECTOR OF SCHOOLS FOR OUDH,
ROHILKUND & KUMAON.

FIRST EDITION.

All rights reserved.

—:o:—

LUCKNOW:
PRINTED AT THE NEWUL KISHORE PRESS,

1890.

تمام حقوق کاپی رایٹ محفوظ ہیں

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد از حمد و نعت گوید ابو الحسن فرید آبادی که چون زبان را از قواعد زبان که صرف و نحو است چاره نیست چنانکه در عربی و انگریزی کامل مستند اما در زبان فارسی که کتب قواعدش بیغار رفتند انچه به تتبع زبان عربی قواعد چند مرتب شده بودند در کتب کورس آنرا هم ترک گفتند و در فن انشا اندکے از مصادر و مشتقات نوشته بر و اکتفا کردند و اینقدر در تعلیم برای طلبه سود ندهد لاجرم این کتاب از علم صرف فارسی بطورے نوشته آمد که مبتدی را سهل بود چه آغاز از اقصر و انجام با طول مصادر ست چند قواعد در خاتمه افزوده آمدند امید که مبتدیان را فائدهٔ عام بخشد والله الموفق والمعین۔

ابو الحسن

۳- جون ۱۹۰۹ء مقام آگره

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت موقت
تاریخ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سه حرفی مصادر

	مصدر	شدن	ہونا	لازم		
ماضی اثبات	شد	شدند	شدی	شدید	شدم	شدیم
	شده بود	شده بودند	شدهٔ بودی	شده بودید	شده بودم	شده بودیم
	شده است	شده اند	شدهٔ	شده اید	شده ام	شده ایم
	می شد	می شدند	می شدی	می شدید	می شدم	می شدیم
	شده باشد	شده باشند	شده باشی	شده باشید	شده باشم	شده باشیم
	شدے	شدندے	۰	۰	شدمے	۰
مضارع اثبات	شود	شوند	شوی	شوید	شوم	شویم
حال اثبات	میشود	میشوند	میشوی	میشوید	میشوم	میشویم
مستقبل اثبات	خواهد شد	خواهند شد	خواهی شد	خواهید شد	خواهم شد	خواهیم شد
امر	بشود	بشوند	بشو	بشوید	بشوم	بشویم

نہی	نشود	نشوند	مشو	مشوید	نشوم	نشویم
اسم فاعل	شونده	شوندگان				
اسم مفعول	۰	۰	۰	۰	۰	۰
ماضی نفی	نشد	نشدند	نشدی	نشدید	نشدم	نشدیم
	نشده بود	نشده بودند	نشدهٔ بودی	نشدهٔ بودید	نشده بودم	نشده بودیم
	نشده است	نشده اند	نشدهٔ	نشده اید	نشده ام	نشده ایم
	نمی شد	نمی شدند	نمی شدی	نمی شدید	نمی شدم	نمی شدیم
	نشده باشد	نشده باشند	نشده باشی	نشده باشید	نشده باشم	نشده باشیم
	نشدے	نشدندے	۰	۰	نشدمے	۰
مضارع نفی	نشود	نشوند	نشوی	نشوید	نشوم	نشویم
حال نفی	نمیشود	نمیشوند	نمیشوی	نمیشوید	نمیشوم	نمیشویم
مستقبل نفی	نخواهد شد	نخواهند شد	نخواهی شد	نخواهید شد	نخواهم شد	نخواهیم شد
	مصدر	زدن	مارنا	متعدی		

ماضی اثبات	زد	زدند	زدی	زدید	زدم	زدیم
	زده بود	زده بودند	زده بودی	زده بودید	زده بودم	زده بودیم
	زده است	زده اند	زدهٔ	زده اید	زده ام	زده ایم
	می زد	می زدند	می زدی	می زدید	می زدم	می زدیم
	زده باشد	زده باشند	زده باشی	زده باشید	زده باشم	زده باشیم
	زدے	زدندے	.	.	زدمے	.
مضارع اثبات	زند	زنند	زنی	زنید	زنم	زنیم
حال اثبات	می زند	می زنند	می زنی	می زنید	می زنم	می زنیم
مستقبل اثبات	خواهد زد	خواهند زد	خواهی زد	خواهید زد	خواهم زد	خواهیم زد
امر	بزند	بزنند	بزن	بزنید	بزنم	بزنیم
اسم فاعل	زننده	زنندگان	.	.	.	.
اسم مفعول	زده	زدگان	.	.	.	.
ماضی منفی	نزد	نزدند	نزدی	نزدید	نزدم	نزدیم
	نزده بود	نزده بودند	نزده بودی	نزده بودید	نزده بودم	نزده بودیم
	نزده است	نزده اند	نزدهٔ	نزده اید	نزده ام	نزده ایم
	نمی زد	نمی زدند	نمی زدی	نمی زدید	نمی زدم	نمی زدیم
	نزده باشد	نزده باشند	نزده باشی	نزده باشید	نزده باشم	نزده باشیم

	نزدے	نزدندے	.	.	نزدمے	.
مضارع منفی	نزند	نزنند	نزنی	نزنید	نزنم	نزنیم
حال منفی	نمی زند	نمی زنند	نمی زنی	نمیزنید	نمیزنم	نمیزنیم
مستقبل منفی	نخواهد زد	نخواهند زد	نخواهی زد	نخواهید زد	نخواهم زد	نخواهیم زد
			چار حرفی مصادر			
	مصدر	بُردن	لیجانا	متعدی		

ماضی	بُرد	بردند	بردی	بردید	بردم	بُردیم
مضارع	برد	برند	بری	برید	برم	بریم
حال	می برد	می برند	می بری	می برید	می برم	می بریم
مستقبل	خواهد برد	خواهند بُرد	خواهی بُرد	خواهید برد	خواهم برد	خواهیم برد
امر	ببرد	ببرند	ببر	ببرید	ببرم	ببریم
اسم فاعل	برنده	برندگان	.			
اسم مفعول	برده	بردگان				

	مصدر	بستن	باندھنا	متعدی		
ماضی	بست	بستند	بستی	بستید	بستم	بستیم
مضارع	بندد	بندند	بندی	بندید	بندم	بندیم
حال	می بندد	می بندند	می بندی	می بندید	می بندم	می بندیم
مستقبل	خواہد بست	خواہند بست	خواہی بست	خواہید بست	خواہم بست	خواہیم بست
امر	بہ بندد	بہ بندند	ببند	ببندید	بہ بندم	بہ بندیم
اسم فاعل	.	.	.	.	.	.
اسم مفعول	بستہ	بستگان	.	.	.	.
	مصدر	بودن	ہونا	لازم	.	.
ماضی	بُود	بودند	بودی	بودید	بودم	بودیم
مضارع	بُوَد	بوند	.	.	.	-
مستقبل	خواہد بود	خواہند بود	خواہی بود	خواہید بود	خواہم بود	خواہیم بود
	مصدر	پختن	پکانا	متعدی	.	.
ماضی	پخت	پختند	پختی	پختید	پختم	پختیم
مضارع	پزد	پزند	پزی	پزید	پزم	پزیم
حال	می پزد	میپزند	میپزی	می پزید	می پزم	می پزیم
مستقبل	خواہد پخت	خواہند پخت	خواہی پخت	خواہید پخت	خواہم پخت	خواہیم پخت

امر	بپزد	بپزند	بپز	بپزید	بپزم	بپزیم
اسم فاعل	پزندہ	پزندگان	.	.	.	.
اسم مفعول	پختہ	پختگان	.	.	.	.
	مصدر	تفتن	گرم ہونا	لازم	.	-
ماضی	تفت	تفتند	تفتی	تفتید	تفتم	تفتیم
اسم مفعول	تفتہ	.	.	.	.	.

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نہی	اسم فاعل	اسم مفعول
جُستن	جستجو	جُست	جوید	میجوید	خواہد جست	بجو	مجو	جوینده	جُستہ
جَستن	جَست	جَست	جہد	میجہد	خواہد جست	بجہ	مجہ	جہندہ	جَستہ
چیدن	.	چید	چیند	می چیند	خواہد چید	بچین	مچین	چینندہ	چیدہ
خستن	خستگی	خست	.	.	خواہد خست	.	.	.	خستہ
خفتن	.	خفت	خسپد	می خسپد	خواہد خفت	بخسپ	مخسپ	خسپندہ	خفتہ
دادن	داد	داد	دہد	میدہد	خواہد داد	بدہ	مدہ	دہندہ	دادہ
دیدن	دید	دید	بیند	می بیند	خواہد دید	ببین	مبین	بینندہ	دیدہ
رَستن	.	رست	رہد	می رہد	خواہد رست	برہ	مرہ	رہندہ	رستہ
رُستن	روئیدگی	رست	روید	میروید	خواہد رست	بروی	مروی	رویندہ	رستہ
رِشتن	.	رشت	.	.	خواہد رشت	.	.	.	رشتہ

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نہی	اسم فاعل	اسم مفعول
رفتن	روش	رفت	رود	میرود	خواہد رفت	برو	مرو	رونده	رفته
ریدن	.	رید	.	میرید	.	.	.	.	.
زادن	.	زاد	زاید	میزاید	خواہد زاد	بزای	مزای	زاینده	زاده
ستدن	ستد	ستد	.	.	.	.	.	.	.
سُفتن	.	سفت	.	.	.	.	.	.	سفته
سُودن	.	سود	ساید	میساید	خواہد سود	بسای	مسای	ساینده	سوده
شستن	شست وشو	شست	شوید	میشوید	خواہد شست	بشو	مشو	شوینده	شسته
کردن	کرد	کرد	کند	میکند	خواہد کرد	بکن	مکن	کننده	کرده
کَندن	.	کَند	کَنَد	میکَند	.	بکن	مکن	کننده	کنده
کُشتن	کُشش	کُشت	کُشد	میکُشد	خواہد کُشت	بکُش	مکُش	کُشنده	کُشته
کِشتن	کِشت	کِشت	.	.	خواہد کشت	.	.	.	کِشته
گشتن	گشت	گشت	گردد	میگردد	خواہد گشت	بگرد	مگرد	گردنده	گشته
مُردن	.	مُرد	میرد	می میرد	خواہد مرد	بمیر	ممیر	میرنده	مُرده
ہشتن	.	ہشت	.	.	خواہد ہشت	.	.	.	ہشته
پنج حرفی مصادر									
آمدن	آمد	آمد	آید	می آید	خواہد آمد	بیا	میا	آینده	

آختن

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نہی	اسم فاعل	اسم مفعول
آختن	.	آخت	.	.	خواہد آخت	.	.	.	آخته
برشتن	برشت	برشت	.	.	خواہد برشت	.	.	.	برشته
بُریدن	بُرید	بُرید	بُرد	می بُرد	خواہد برید	ببُر	مبُر	بُرنده	بُریده
باختن	باز	باخت	بازد	میبازد	خواہد باخت	بباز	مباز	بازنده	باخته
بافتن	بافت	بافت	بافد	میبافد	خواہد بافت	بباف	مباف	بافنده	بافته
بیختن	.	بیخت	بیزد	می بیزد	خواہد بیخت	ببیز	مبیز	بیزنده	بیخته
پُریدن	.	پُرید	پُرد	می پُرد	.	.	بپُر	.	پُریده
پَریدن	.	پَرید	پَرد	می پَرد	خواہد پرید	بپَر	مپَر	پرنده	پریده
تاختن	.	تاخت	تازد	می تازد	خواہد تاخت	بتاز	متاز	تازنده	تاخته
تافتن	.	تافت	تابد	میتابد	خواہد تافت	بتاب	متاب	تابنده	تافته
تپیدن	تپ	تپید	تپد	می تپد	خواہد تپید	.	.	تپنده	تپیده
تنیدن	.	تنید	تند	می تند	خواہد تنید	بتن	متن	تننده	تنیده
چریدن	چرا	چرید	چرد	می چرد	خواہد چرید	بچر	مچر	چرنده	چریده
چشیدن	چاشنی	چشید	چشد	میچشد	خواہد چشید	بچش	مچش	چشنده	چشیده
چکیدن	چکش	چکید	چکد	میچکد	خواہد چکید	بچک	مچک		چکیده
چمیدن	چم	چمید	چمد	میچمد	خواہد چمید	بچم	مچم	چمنده	چمیده

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نهی	اسم فاعل	اسم مفعول
خریدن	خرید	خرید	خرد	میخرد	خواهد خرید	بخر	مخر	خرنده	خریده
خزیدن	•	خزید	خزد	میخزد	خواهد خزید	بخز	مخز	خزنده	خزیده
خلیدن	خلش	خلید	خلد	میخلد	خواهد خلید	•	•	خلنده	خلیده
خمیدن	خم	خمید	خمد	میخمد	خواهد خمید	•	•	•	خمیده
خوردن	خورش	خورد	خورد	میخورد	خواهد خورد	بخور	مخور	خورنده	خورده
داشتن	داشت	داشت	دارد	میدارد	خواهد داشت	بدار	مدار	دارنده	داشته
درودن	درو	درود	درود	میدرود	خواهد درود	بدرو	مدرو	درونده	درویده
دریدن	درید	درید	درد	میدرد	خواهد درید	بدر	مدر	درنده	دریده
دمیدن		دمید	دمد	میدمد	خواهد دمید	بدم	مدم	دمنده	دمیده
دوختن	دوخت	دوخت	دوزد	میدوزد	خواهد دوخت	بدوز	مدوز	دوزنده	دوخته
دویدن	دوش	دوید	دود	میدود	خواهد دوید	بدو	مدو	دونده	دویده
راندن	•	راند	راند	میراند	خواهد راند	بران	مران	راننده	رانده
ربودن	•	ربود	رباید	میرباید	خواهد ربود	بربا	مربا	رباینده	ربوده
رزیدن	•	رزید	رزد	میرزد	خواهد رزید	برز	مرز	رزنده	رزیده
روفتن	روب	روفت	روبد	میروبد	خواهد روفت	بروب	مروب	روبنده	روفته
رسیدن	رسید	رسید	رسد	میرسد	خواهد رسید	برس	مرس	رسنده	رسیده

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نهی	اسم فاعل	اسم مفعول
رمیدن	رم	رمید	رمد	می رمد	خواهد رمید	برم	مرم	رمنده	رمیده
رهیدن	رهائی	رهید	رهد	می رهد	خواهد رهید	بره	مره	رهنده	رهیده
ریختن	ریزش	ریخت	ریزد	می ریزد	خواهد ریخت	بریز	مریز	ریزنده	ریخته
زدودن		زدود	زداید	میزداید	خواهد زدود	بزدا	مزدا	زداینده	زدوده
زیستن	زیست	زیست	زید	میزید	خواهد زیست	بزی	مزی	زنده	
ساختن	ساز	ساخت	سازد	میسازد	خواهد ساخت	بساز	مساز	سازنده	ساخته
سپردن	سپردگی	سپرد	سپرد	میسپرد	خواهد سپرد	بسپر	مسپر	سپرنده	سپرده
ستردن	•	سترد	سترد	میسترد	خواهد سترد	بستر	مستر	سترنده	سترده
ستودن	ستایش	ستود	ستاید	میستاید	خواهد ستود	بستا	مستا	ستاینده	ستوده
سرشتن	سرشت	سرشت	•	•	خواهد سرشت	•	•	•	سرشته
سزیدن	سزا	سزید	سزد	می سزد	خواهد سزید	•	•	•	•
سوختن	سوزش	سوخت	سوزد	میسوزد	خواهد سوخت	بسوز	مسوز	سوزنده	سوخته
شکستن	شکست	شکست	شکند	میشکند	خواهد شکست	بشکن	مشکن	شکننده	شکسته
شگفتن	شگفتگی	شگفت	شگفد	میشگفد	خواهد شگفت	•	•	•	شگفته
شمردن	شمار	شمرد	شمرد	میشمرد	خواهد شمرد	بشمر	مشمر	شمرنده	شمرده
شنفتن	•	شنفت	•	•	خواهد شنفت	•	•	•	شنفته

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نہی	اسم فاعل	اسم مفعول
شنودن	شنود	شنود	شنود	میشنود	خواہد شنود	بشنو	مشنو	شنونده	شنوده
شنیدن	شنید	شنید	•	•	خواہد شنید	•	•	•	شنیده
طپیدن	طپش	طپید	طپد	می طپد	خواہد طپید	•	•	طپنده	طپیده
غنودن	•	غنود	غنود	می غنود	خواہد غنود	•	•	•	غنوده
فتادن	•	فتاد	فتد	می فتد	خواہد فتاد	بیفت	میفت	فتنده	فتاده
فسردن	فسردگی	فسرد	فسرد	می فسرد	خواہد فسرد	•	•	•	فسرده
فشردن	فشردگی	فشرد	فشرد	می فشرد	خواہد فشرد	•	•	•	فشرده
فروختن	فروخت	فروخت	فروشد	میفروشد	خواہد فروخت	بفروش	مفروش	فروشنده	فروخته
فزودن	فزایش	فزود	فزاید	میفزاید	خواہد فزود	بفزا	مفزا	فزاینده	فزوده
فگندن	•	فگند	فگند	می فگند	خواہد فگند	فگن	مفگن	فگننده	فگنده
کاستن	کاست	کاست	کاہد	میکاہد	خواہد کاست	بکاه	مکاه	کاہنده	کاسته
کاشتن	کاشت	کاشت	کارد	میکارد	خواہد کاشت	بکار	مکار	کارنده	کاشته
کافتن	•	کافت	•	•	خواہد کافت	بکاف	مکاف	•	کافته
کشادن	کشایش	کشاد	•	•	خواہد کشاد	•	•	•	کشاده
کشودن	کشود	کشود	کشاید	میکشاید	خواہد کشود	بکشا	مکشا	کشاینده	کشوده
کشیدن	کشش	کشید	کشد	میکشد	خواہد کشید	بکش	مکش	کشنده	کشیده

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نہی	اسم فاعل	اسم مفعول
کفیدن	•	کفید	کفد	میکفد	خواہد کفید	•	•	•	کفیده
کوفتن	کوفت	کوفت	کوبد	میکوبد	خواہد کوفت	بکوب	مکوب	کوبنده	کوفته
گذشتن	گذر	گذشت	گذرد	میگذرد	خواہد گذشت	بگذر	مگذر	گذرنده	گذشته
گرفتن	گرفت	گرفت	گیرد	میگیرد	خواہد گرفت	بگیر	مگیر	گیرنده	گرفته
گزیدن	گزندگی	گزید	گزد	میگزد	خواہد گزید	بگز	مگز	گزنده	گزیده
گزیدن	گزیدگی	گزید	گزیند	میگزیند	خواہد گزید	بگزین	مگزین	•	گزیده
گستن	•	گست	•	•	•	•	•	•	گسسته
ماندن	ماندگی	ماند	ماند	میماند	خواہد ماند	بمان	ممان	•	مانده
مکیدن	•	مکید	مکد	می مکد	خواہد مکید	بمک	•	•	مکیده
نبشتن	نبشت	نبشت	نویسد	مینویسد	خواہد نوشت	بنویس	منویس	نویسنده	نوشته
نشستن	نشست	نشست	نشیند	می نشیند	خواہد نشست	بنشین	منشین	نشیننده	نشسته
نمودن	نمایش	نمود	نماید	مینماید	خواہد نمود	نما	منما	نماینده	نموده
نوشتن	نوشت	نوشت	نویسد	مینویسد	خواہد نوشت	نویس	منویس	نویسنده	نوشته
نوشتن	•	نوشت	•	•	•	•	•	•	نوشته
نهادن	•	نهاد	نهد	می نهد	خواہد نهاد	بنه	منه	نهنده	نهاده
نهفتن	نهفت	نهفت	•	•	خواہد نهفت	•	•	•	نهفته

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نہی	اسم فاعل	اسم مفعول
وزیدن	•	وزید	•	•	خواہد وزید	•	•	وزنده	وزیده
ہلیدن	•	ہلید	ہلد	می ہلد	خواہد ہلید	•	•	•	ہلیده
یافتن	یافت	یافت	یابد	می یابد	خواہد یافت	بیاب	میاب	یابنده	یافته
				شش حرفی مصادر					
آوردن	آورد	آورد	آورد	می آورد	خواہد آورد	بیاور	میاور	آورنده	آورده
آزردن	آزردگی	آزرد	آزارد	می آزارد	خواہد آزرد	بیازار	میازار	آزارنده	آزرده
آسودن	آسایش	آسود	آساید	می آساید	خواہد آسود	بیاسا	میاسا	آساینده	آسوده
آشفتن	آشوب	آشفت	آشوبد	می آشوبد	خواہد آشفت	بیاشوب	میاشوب	آشوبنده	آشفته
آغشتن	•	آغشت	•	•	خواہد آغشت	•	•	•	آغشته
آگندن	•	آگند	•	•	•	•	آگن	•	آگنده
آلودن	آلایش	آلود	آلاید	می آلاید	خواہد آلود	بیالا	میالا	آلاینده	آلوده
آمودن	•	آمود	•	•	خواہد آمود	آما	میاما	•	آموده
ارزیدن	ارزش	ارزید	ارزد	می ارزد	خواہد ارزید	بیرز	میرز	ارزنده	ارزیده
استادن	استادگی	استاد	استد	می استد	خواہد استاد	بایست	مایست	ایستنده	استاده
استردن	•	استرد	استرد	می استرد	خواہد استرد	•	•	استرنده	استرده
افتادن	افتاد	افتاد	افتد	می افتد	خواہد افتاد	بیفت	میفت	•	افتاده

افزودن

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نہی	اسم فاعل	اسم مفعول
افزودن	افزایش	افزود	افزاید	می افزاید	خواہد افزود	افزا	میفزا	افزاینده	افزوده
افسردن	افسردگی	افسرد	افسرد	می افسرد	خواہد افسرد	•	•	•	افسرده
افشردن	افشار	افشرد	افشارد	می افشارد	خواہد افشرد	بیفشار	میفشار	افشارنده	افشرده
افگندن	•	افگند	افگند	می افگند	خواہد افگند	بیفگن	میفگن	افگننده	افگنده
انبودن	•	انبود	•	•	•	•	•	•	انبوده
اندودن	•	اندود	انداید	می انداید	خواہد اندود	اندا	میندا	•	اندوده
اندیشیدن	اندیشه	اندیشید	اندیشد	می اندیشد	خواہد اندیشید	بیندیش	میندیش	اندیشنده	اندیشیده
باریدن	بارش	بارید	بارد	میبارد	خواہد بارید	ببار	مبار	بارنده	باریده
بالیدن	بالیدگی	بالید	بالد	میبالد	خواہد بالید	ببال	مبال	بالنده	بالیده
بایستن	بایست	بایست	باید	میباید	خواہد بایست	•	•	•	بایسته
بخشودن	بخشایش	بخشود	بخشاید	می بخشاید	خواہد بخشود	ببخشا	مبخشا	بخشاینده	بخشوده
بخشیدن	بخشش	بخشید	بخشد	می بخشد	خواہد بخشید	بخش	مبخش	بخشنده	بخشیده
برگشتن	•	برگشت	برگردد	می برگردد	خواہد برگشت	برگرد	برمگرد	•	برگشته
بوسیدن	بوسه	بوسید	بوسد	میبوسد	خواہد بوسید	ببوس	مبوس	بوسنده	بوسیده
بوئیدن	بو	بوئید	بوید	میبوید	خواہد بوئید	ببو	مبو	بوینده	بوئیده
پاریدن	پاره	پارید	پارد	میپارد	خواہد پارید	•	•	•	پاریده

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نہی	اسم فاعل	اسم مفعول
پاشیدن	پاشش پاش	پاشید	پاشد	میپاشد	خواہد پاشید	بپاش	مپاش	پاشندہ	پاشیدہ
پالودن	پالش	پالود	پالاید	میپالاید	خواہد پالود	بپالا	مپالا	•	پالودہ
پائیدن	پایندگی	پائید	پاید	میپاید	خواہد پائید	بپا	مپا	پایندہ	•
پرسیدن	پرسش	پرسید	پرسد	میپرسد	خواہد پرسید	بپرس	مپرس	پرسندہ	پرسیدہ
پروردن	پرورش	پرورد	پرورد	میپرورد	خواہد پرورد	بپرور	مپرور	پرورندہ	پروردہ
پژمردن	پژمردگی	پژمرد	پژمرد	می پژمرد	خواہد پژمرد	•	•	•	پژمردہ
پوشیدن	پوشش	پوشید	پوشد	میپوشد	خواہد پوشید	بپوش	مپوش	پوشندہ	پوشیدہ
پوئیدن	پویہ	پوئید	پوید	میپوید	خواہد پوئید	بپو	مپو	پویندہ	•
پیچیدن	پیچش	پیچید	پیچد	می پیچد	خواہد پیچید	بہ پیچ	مپیچ	پیچندہ	پیچیدہ
پیمودن	پیمایش	پیمود	پیماید	می پیماید	خواہد پیمود	بہ پیما	مپیما	پیمایندہ	پیمودہ
پیوستن	پیوند	پیوست	پیوندد	می پیوندد	خواہد پیوست	بہ پیوند	مپیوند	•	پیوستہ
ترسیدن	ترس	ترسید	ترسد	می ترسد	خواہد ترسید	بترس	مترس	ترسندہ	ترسیدہ
ترکیدن	•	ترکید	ترکد	می ترکد	خواہد ترکید	•	•	•	ترکیدہ
تفسیدن	•	تفسید	تفسد	می تفسد	خواہد تفسید	•	•	•	تفسیدہ
جنبیدن	جنبش	جنبید	جنبد	می جنبد	خواہد جنبید	بجنب	مجنب	جنبندہ	جنبیدہ
جوشیدن	جوش	جوشید	جوشد	میجوشد	خواہد جوشید	بجوش	مجوش	جوشندہ	جوشیدہ

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نہی	اسم فاعل	اسم مفعول
چربیدن	چرب	چربید	چربد	می چربد	خواہد چربید	بچرب	مچرب	چربندہ	چربیدہ
چسپیدن	چسپیدگی	چسپید	چسپد	می چسپد	خواہد چسپید	•	•	چسپندہ	چسپیدہ
خاریدن	خارش	خارید	خارد	میخارد	خواہد خارید	بخار	مخار	خارندہ	خاریدہ
خائیدن		خائید	خاید	میخاید	خواہد خائید	بخاے	مخاے	خایندہ	خائیدہ
خندیدن	خندہ	خندید	خندد	میخندد	خواہد خندید	بخند	مخند	•	خندیدہ
خنبیدن	•	خنبید	خنبد	می خنبد	خواہد خنبید	•	•	•	•
خواستن	خواست	خواست	خواہد	میخواہد	خواہد خواست	بخواہ	مخواہ	خواہندہ	خواستہ
خواندن	خواندگی	خواند	خواند	میخواند	خواہد خواند	بخوان	مخوان	خواندہ	خواندہ
خوشیدن	•	خوشید	خوشد	میخوشد	خواہد خوشید	بخوش	مخوش	خوشندہ	خوشیدہ
خسیدن	•	خسید	خسید	می خسید	خواہد خسید	•	•	•	خسانده
دانستن	دانش	دانست	داند	میداند	خواہد دانست	بدان	مدان	دانندہ	دانستہ
دزدیدن	•	دزدید	دزدد	میدزدد	خواہد دزدید	بدزد	مدزد	•	دزدیدہ
دوشیدن	•	دوشید	دوشد	میدوشد	خواہد دوشید	بدوش	مدوش	دوشندہ	دوشیدہ
رخشیدن	رخش	رخشید	رخشد	می رخشد	خواہد رخشید	برخش	مرخش	رخشندہ	•
رقصیدن	رقص	رقصید	رقصد	میرقصد	خواہد رقصید	برقص	مرقص	رقصندہ	•
رنجیدن	رنجش	رنجید	رنجد	میرنجد	خواہد رنجید	برنج	مرنج	رنجندہ	رنجیدہ

٤٨٤٤

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نهی	اسم فاعل	اسم مفعول
روئیدن	روئیدگی	روئید	روید	میروید	خواهد روئید	برو	مرو	·	روئیده
زائیدن	·	زائید	زاید	میزاید	خواهد زائید	بزاے	مزاے	زاینده	زاده
ژولیدن	·	ژولید	·	·	·	·	·	·	ژولیده
سائیدن	سائیدگی	سائید	ساید	میساید	خواهد سائید	بسای	مسای	ساینده	سائیده
سپوختن	·	سپوخت	سپوزد	میسپوزد	خواهد سپوخت	بسپوز	مسپوز	سپوزنده	سپوخته
ستاندن	·	ستاند	ستاند	میستاند	خواهد ستاند	بستان	مستان	ستاننده	ستانیده
سنجیدن	سنجیدگی	سنجید	سنجد	می سنجد	خواهد سنجید	بسنج	مسنج	سنجنده	سنجیده
شاشیدن	شاش	شاشید	شاشد	میشاشد	خواهد شاشید	بشاش	مشاش	شاشنده	شاشیده
شایستن	شایستگی	شایست	شاید	میشاید	خواهد شایست	·	·	·	شایسته
شپلیدن	·	شپلید	شپلد	می شپلد	خواهد شپلید	·	·	شپلنده	·
شتافتن	شتاب	شتافت	شتابد	میشتابد	خواهد شتافت	بشتاب	مشتاب	شتابنده	شتافته
شگافتن	شگاف	شگافت	شگافد	میشگافد	خواهد شگافت	بشگاف	مشگاف	شگافنده	شگافته
شناختن	شناخت	شناخت	شناسد	میشناسد	خواهد شناخت	بشناس	مشناس	شناسنده	شناخته
شوریدن	شورش	شورید	شورد	میشورد	خواهد شورید	بشور	مشور	·	شوریده
طلبیدن	طلب	طلبید	طلبد	می طلبد	خواهد طلبید	بطلب	مطلب	طلبنده	طلبیده
غلطیدن	غلطک	غلطید	غلطد	می غلطد	خواهد غلطید	بغلط	مغلط	غلطنده	غلطیده

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نهی	اسم فاعل	اسم مفعول
فرسودن	·	فرسود	فرساید	میفرساید	خواهد فرسود	بفرسا	مفرسا	·	فرسوده
فرمودن	فرمایش	فرمود	فرماید	میفرماید	خواهد فرمود	بفرما	مفرما	·	فرموده
فروختن	فروخت	فروخت	فروشد	میفروشد	خواهد فروخت	بفروش	مفروش	فروشنده	فروخته
فریفتن	فریب	فریفت	فریبد	میفریبد	خواهد فریفت	بفریب	مفریب	فریبنده	فریفته
فشاندن	·	فشاند	فشاند	میفشاند	خواهد فشاند	بفشان	مفشان	فشاننده	فشانده
فهمیدن	فهمایش	فهمید	فهمد	می فهمد	خواهد فهمید	بفهم	مفهم	فهمنده	فهمیده
کاویدن	کاوش	کاوید	کاود	میکاود	خواهد کاوید	بکاو	مکاو	کاونده	کاویده
کاهیدن	کاهش	کاهید	کاهد	میکاهد	خواهد کاهید	بکاه	مکاه	کاهنده	کاهیده
کندیدن	·	کندید	کند	میکند	خواهد کندید	بکند	مکند	کننده	کندیده
کوشیدن	کوشش	کوشید	کوشد	میکوشد	خواهد کوشید	بکوش	مکوش	کوشنده	کوشیده
گداختن	گداز	گداخت	گدازد	میگدازد	خواهد گداخت	بگداز	مگداز	گدازنده	گداخته
گذاشتن	·	گذاشت	گذارد	میگذارد	خواهد گذاشت	بگذار	مگذار	گذارنده	گذاشته
گردیدن	گردش	گردید	گردد	میگردد	خواهد گردید	بگرد	مگرد	گردنده	گردیده
گرویدن	گرو	گروید	گرود	میگرود	خواهد گروید	·	·	گرونده	گرویده
گریختن	گریز	گریخت	گریزد	میگریزد	خواهد گریخت	بگریز	مگریز	گریزنده	گریخته
گریستن	گریه	گریست	گرید	میگرید	خواهد گریست	·	·	گرینده	·

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نہی	اسم فاعل	اسم مفعول
گذاردن	گذارش	گذارد	گذارد	میگذارد	خواهد گذارد	بگذار	مگذار	گذارنده	گذارده
گساردن	٠	گسارد	گسارد	میگسارد	خواهد گسارد	بگسار	مگسار	گسارنده	گسارده
گستردن	٠	گسترد	گسترد	می گسترد	خواهد گسترد	بگستر	مگستر	گسترنده	گسترده
گسیختن	٠	گسیخت	گسلد	میگسلد	خواهد گسیخت	بگسل	مگسل	٠	گسیخته
گماشتن	٠	گماشت	گمارد	میگمارد	خواهد گماشت	گمار	مگمار	گمارنده	گماشته
گنجیدن	٠	گنجید	گنجد	میگنجد	خواهد گنجید	بگنج	مگنج	٠	گنجیده
لائیدن	٠	لائید	لاید	میلاید	خواهد لائید	بلاے	ملاے	لاینده	٠
لافیدن	لاف	لافید	لافد	می لافد	خواهد لافید	بلاف	ملاف	لافنده	٠
لرزیدن	لرزه	لرزید	لرزد	میلرزد	خواهد لرزید	بلرز	ملرز	لرزنده	لرزیده
لغزیدن	لغزش	لغزید	لغزد	می لغزد	خواهد لغزید	بلغز	ملغز	لغزنده	لغزیده
لیسیدن	لیس	لیسید	لیسد	می لیسد	خواهد لیسید	بلیس	ملیس	لیسنده	لیسیده
مالیدن	مالش	مالید	مالد	میمالد	خواهد مالید	بمال	ممال	مالنده	مالیده
ماندن	٠	مانست	ماند	میماند	خواهد مانست	بمان	ممان	مانده	٠
نازیدن	نازش	نازید	نازد	می نازد	خواهد نازید	بناز	مناز	نازنده	-
نالیدن	نالش	نالید	نالد	مینالد	خواهد نالید	بنال	منال	نالنده	-
نامیدن	٠	نامید	نامد	مینامد	خواهد نامید	-	٠	-	نامیده

نگاشتن

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نہی	اسم فاعل	اسم مفعول
نگاشتن	نگارش	نگاشت	نگارد	می نگارد	خواهد نگاشت	بنگار	منگار	نگارنده	نگاشته
نواختن	نوازش	نواخت	نوازد	می نوازد	خواهد نواخت	بنواز	منواز	نوازنده	نواخته
نوشیدن	نوش	نوشید	نوشد	مینوشد	خواهد نوشید	بنوش	منوش	نوشنده	نوشیده
واخیدن	-	واخید	واخد	می واخد	خواهد واخید	-	-	واخنده	واخیده
ورزیدن	ورزش	ورزید	ورزد	می ورزد	خواهد ورزید	بورز	مورز	ورزنده	ورزیده
هراسیدن	هراس	هراسید	هراسد	می هراسد	خواهد هراسید	بهراس	مهراس	هراسنده	هراسیده
یارستن	٠	یارست	یارد	می یارد	خواهد یارست	٠	٠	-	یارسته
			ہفت حرفی مصادر						
آراستن	آراستگی	آراست	آراید	می آراید	خواهد آراست	بیارا	میارا	آراینده	آراسته
آرمیدن	-	آرمید	-	-	-	-	-	-	آرمیده
آزمودن	آزمایش	آزمود	آزماید	می آزماید	خواهد آزمود	بیازما	میازما	آزماینده	آزموده
آفریدن	آفرینش	آفرید	آفریند	می آفریند	خواهد آفرید	بیافرین	میافرین	آفریننده	آفریده
آموختن	آموزش	آموخت	آموزد	می آموزد	خواهد آموخت	بیاموز	میاموز	آموزنده	آموخته
آمیختن	آمیزش	آمیخت	آمیزد	می آمیزد	خواهد آمیخت	بیامیز	میامیز	آمیزنده	آمیخته
آویختن	آویزش	آویخت	آویزد	می آویزد	خواهد آویخت	بیاویز	میاویز	آویزنده	آویخته
آهیختن	٠	آهیخت	٠	٠	٠	٠	٠	٠	آهیخته

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نهی	اسم فاعل	اسم مفعول
اوفتادن	•	اوفتاد	اوفتد	می اوفتد	خواهد اوفتاد	•	•	•	اوفتاده
افراختن	•	افراخت	افرازد	می افرازد	خواهد افراخت	بیفراز	میفراز	افرازنده	افراخته
افراشتن	•	افراشت	-	-	-	-	-	-	افراشته
افروختن	•	افروخت	افروزد	می افروزد	خواهد افروخت	بیفروز	میفروز	افروزنده	افروخته
افشاندن	افشان	افشاند	افشاند	می افشاند	خواهد فشاند	بیفشان	میفشان	افشاننده	افشانده
انباردن	•	انبارد	انبارد	می انبارد	خواهد انبارد	بینبار	مینبار	انبارنده	انباریده
انباشتن	•	انباشت	•	•	•	•	•	-	انباشته
انداختن	انداز	انداخت	اندازد	می اندازد	خواهد انداخت	بینداز	مینداز	اندازنده	انداخته
اندوختن	•	اندوخت	اندوزد	می اندوزد	خواهد اندوخت	بیندوز	میندوز	اندوزنده	اندوخته
انگاردن	•	انگارد	انگارد	می انگارد	خواهد انگارد	بینگار	مینگار	انگارنده	-
انگاشتن	•	انگاشت	انگارد	می انگارد	خواهد انگاشت	بینگار	مینگار	انگارنده	انگاشته
انگیختن	انگیز	انگیخت	انگیزد	می انگیزد	خواهد انگیخت	انگیز	مینگیز	انگیزنده	انگیخته
برآمدن	برآمد	برآمد	برآید	می برآید	خواهد برآمد	برآ	برمیا	برآینده	برآمده
برداشتن	برداشت	برداشت	بردارد	می بردارد	خواهد برداشت	بردار	مبردار	بردارنده	برداشته
پذیرفتن	پذیرائی	پذیرفت	پذیرد	می پذیرد	خواهد پذیرفت	بپذیر	مپذیر	پذیرنده	پذیرفته
پرداختن	پرداز	پرداخت	پردازد	می پردازد	خواهد پرداخت	بپرداز	مپرداز	پردازنده	پرداخته

پرستیدن

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نهی	اسم فاعل	اسم مفعول
پرستیدن	پرستش	پرستید	پرستد	می پرستد	خواهد پرستید	بپرست	مپرست	پرستنده	پرستیده
پژوهیدن	پژوهش	پژوهید	پژوهد	می پژوهد	خواهد پژوهید	پژوه	مپژوه	پژوهنده	پژوهیده
پسندیدن	پسند	پسندید	پسندد	می پسندد	خواهد پسندید	بپسند	مپسند	-	پسندیده
پنداشتن	پندار	پنداشت	پندارد	می پندارد	خواهد پنداشت	پندار	مپندار	پندارنده	پنداشته
پیراستن	پیرایش	پیراست	پیراید	می پیراید	خواهد پیراست	پیرا	مپیرا	پیراینده	پیراسته
تراشیدن	تراش	تراشید	تراشد	می تراشد	خواهد تراشید	بتراش	متراش	تراشنده	تراشیده
تراویدن	تراوش	تراوید	تراود	میتراود	خواهد تراوید	•	•	•	تراویده
توانستن	توان	توانست	تواند	میتواند	خواهد توانست	•	•	•	•
خراشیدن	خراش	خراشید	خراشد	میخراشد	خواهد خراشید	بخراش	مخراش	خراشنده	خراشیده
خرامیدن	خرام	خرامید	خرامد	میخرامد	خواهد خرامید	بخرام	مخرام	خرامنده	•
خروشیدن	خروش	خروشید	خروشد	میخروشد	خواهد خروشید	بخروش	مخروش	خروشنده	•
خموشیدن	خموشی	خموشید	خموشد	میخموشد	خواهد خموشید	-	-	خموشنده	خموشیده
درخشیدن	درخش	درخشید	درخشد	می درخشد	خواهد درخشید	بدرخش	-	درخشنده	•
درفشیدن	درفش	درفشید	درفشد	می درفشد	خواهد درفشید	درفش	-	درفشنده	•
سپوزیدن	سپوز	سپوزید	سپوزد	میسپوزد	خواهد سپوزید	بسپوز	مسپوز	سپوزنده	•
ستائیدن	ستایش	ستائید	ستاید	میستاید	خواهد ستائید	بستا	مستا	ستاینده	ستائیده

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نہی	اسم فاعل	اسم مفعول
ستیزیدن	ستیز	ستیزید	ستیزد	می ستیزد	خواہد ستیزید	بستیز	مستیز	ستیزندہ	۰
سرائیدن	سرائندگی	سرائید	سراید	میسراید	خواہد سرائید	بسرا	مسرا	سرایندہ	۰
سگالیدن	سگالش	سگالید	سگالد	میسگالد	خواہد سگالید	بسگال	مسگال	سگالندہ	سگالیدہ
شکیبیدن	شکیب	شکیبید	شکیبد	می شکیبد	خواہد شکیبید	بشکیب	مشکیب	شکیبندہ	شکیبیدہ
شکوخیدن		شکوخید	شکوخد	میشکوخد	خواہد شکوخید	بشکوخ	-	شکوخندہ	-
طرازیدن	طراز	طرازید	طرازد	می طرازد	خواہد طرازید	بطراز	مطراز	طرازندہ	طرازیدہ
غارتیدن	غارت	غارتید	-	-	-	-	-	-	غارتیدہ
فرستادن	۰	فرستاد	فرستد	میفرستد	خواہد فرستاد	بفرست	مفرست	فرستندہ	فرستادہ
گرائیدن	گرائش	گرائید	گراید	میگراید	خواہد گرائید	بگرا	مگرا	گرایندہ	۰
گواریدن	گوارش	گوارید	گوارد	میگوارد	خواہد گوارید	بگوار	مگوار	گوارندہ	گواریدہ
نکوہیدن	نکوہش	نکوہید	نکوہد	می نکوہد	خواہد نکوہید	بنکوہ	-	نکوہندہ	نکوہیدہ
نگریستن	نگرانی	نگریست	نگرد	می نگرد	خواہد نگریست	بنگر	منگر	نگرندہ	نگریستہ
نوردیدن	نورد	نوردید	نوردد	مینوردد	خواہد نوردید	بنورد	منورد	نوردشد	نوردیدہ
نیوشیدن	۰	نیوشید	نیوشد	می نیوشد	خواہد نیوشید	نیوش	منیوش	نیوشندہ	نیوشیدہ
			ہشت حرفی مصادر						
آرامیدن	آرامش	آرامید	آرامد	می آرامد	خواہد آرامید	بیارام	میارام	آرہندہ	آرامیدہ

آرمیدن

قواعد فارسی ۱۳ حصہ اول

مصدر	حاصل مصدر	ماضی	مضارع	حال	مستقبل	امر	نہی	اسم فاعل	اسم مفعول
آروغیدن	آروغ	آروغید	آروغد	می آروغد	خواہد آروغید	بیاروغ	میاروغ	آروغندہ	
آشامیدن	آشام	آشامید	آشامد	می آشامد	خواہد آشامید	بیاشام	میاشام	آشامندہ	آشامیدہ
آغازیدن	آغاز	آغازید	آغازد	می آغازد	خواہد آغازید	بیاغاز	میاغاز	آغازندہ	آغازیدہ
آگاہیدن	آگاہی	آگاہید	آگاہد	می آگاہد	خواہد آگاہید	بیاگاہ	میاگاہ	آگاہندہ	آگاہیدہ
آلائیدن	آلائش	آلائید	آلاید	می آلاید	خواہد آلائید	بیالای	میالای	آلایندہ	آلودہ
آماسیدن	آماس	آماسید	آماسد	می آماسد	خواہد آماسید	بیاماس	میاماس	آماسندہ	آماسیدہ
آمرزیدن	آمرزش	آمرزید	آمرزد	می آمرزد	خواہد آمرزید	بیامرز	میامرز	آمرزندہ	آمرزیدہ
انجامیدن	انجام	انجامید	انجامد	می انجامد	خواہد انجامید	۰	۰	انجامندہ	انجامیدہ
برآوردن	برآورد	برآورد	برآورد	می برآورد	خواہد برآورد	برآور	بربیاور	برآورندہ	برآوردہ
پرہیزیدن	پرہیز	پرہیزید	پرہیزد	می پرہیزد	خواہد پرہیزید	بپرہیز		پرہیزندہ	
			نہ حرفی مصادر						
پرورانیدن	۰	پرورانید	پروراند	می پروراند	خواہد پرورانید	۰	۰	۰	۰
ورغلانیدن	۰	ورغلانید	ورغلاند	می ورغلاند	خواہد ورغلانید	۰	۰	۰	ورغلانیدہ

بیان لازم ومتعدی

فعل لازم آنست که معنی شدن دران باشد چون آمد ورفت وایستاد-

فعل متعدی آنست که معنی کردن دران باشد چون زد وگشت ونواخت-

بیان اثبات ونفی

فعل مثبت آنست که نون نفی ندارد چون شد وبُرد وبست-

فعل منفی آنست که نون نفی دارد چون نشد ونبُرد ونبست-

بیان مصدر

مصدر آنست که در معنیش حدوث بود در آخرش دن یا تن باشد چون شدن و آمدن-

بیان اقسام فعل در زمانه

آن فعل که دران زمان گذشته بود ماضی گویند چون آمد ورفت
وآن فعل که دران زمان حال بود آنرا حال گویند چون آید ورَود
وآن فعل که دران زمان آینده بود مستقبل گویند چون خواهد آمد وخواهد رفت
وآن فعل که حال وآینده هردو دارد مضارع است چون آید ورود-

بیان امر ونهی

آن فعل که دران حکم کردن چیزے بود امر است چون بیا وبرو
وآن فعل که دران حکم منع بود نهی است چون میا ومرو-

بیان اسم فاعل واسم مفعول

اسم آنست که خود معنی دهد وزمانه ندارد وفعل خود معنی دهد وزمانه دارد
پس اسم فاعل آن بود که معنی کننده دارد چون آینده ورونده-
واز فعل لازم ومتعدی هردو آید چون آینده وزننده-
واسم مفعول آنست که معنی کرده شده دارد چون زده وکُشته واز فعل متعدی آید نه از فعل لازم-

بیان فاعل ومفعول

آن اسم که فعل کند فاعل است چنانکه زید آمد-
وآن اسم که برو فعل افتد مفعول است چون زید عمر را زد-

بیان معروف ومجهول

آن فعل معروف بود که فاعلش معلوم بود چون زید آمد-
وآن فعل مجهول است که فاعلش مجهول بود چون زید کُشته شد-

بیان صیغه واشتقاق

آن لفظ را صیغه گویند که از مصدر برآید چون از شدن شد واز زدن زد
واین برآوردن را در عربی اشتقاق نامند پس هر صیغه را مشتق گویند-

بیان مشتقات

بعضے مصدر باشند که جملهٔ مشتقات ازان برآید چون از آمدن آمد وآید تا آخر
بعضے مصدر باشند که جملهٔ مشتقات ازان برنیاید چون از بودن بُود وبُوَد

مصادر اصلی وجعلی

مصدر اصلی آنست که بذات خود معنی مصدری دہد چون آمدن ورفتن ومصدر جعلی آنست که از لفظ دیگر پیدا شود چون رہیدن از رستن وروئیدن از رستن وکشادن از کشودن وستائیدن از ستودن۔ وفارسیان گاہے از مصدر عربی مصدر جعلی سازند چون طلبیدن از طلب وفہمیدن از فہم۔ وگاہ باشد که قطع نظر از مصدر عربی از اسم جامد (که از ان صیغه بر نیاید) مصدر جعلی سازند چون مکیدن از مکه یعنی زیارت مکه کردن ومدنیدن از مدینه بمعنی زیارت مدینه کردن۔

بیان حاصل بالمصدر

حاصل بالمصدر نه در آخرش دن یا تن بود ونه در معنیش حدوث چنانکه در مصدر ہست بلکه معنی دہد که حاصل مصدر بود وآنرا وزن معین نیست گاہی بصورت ماضی مطلق بود چون آمد وآورد وداشت وپرداخت ودوخت وسرشت وگشت ونوشت وافتاد۔ وگاہے بصورت امر حاضر چون آرام وآروغ وآزار وآشوب وآغاز وافشار وانجام وانداز وانگیز وپرہیز وپرواز وپسند وپندار وپیوند وتاب وتراش وترس وتوان وچرا وخراش وخرام وخم ودرو ورم وساز وستیز وسوز وشمار وشتاب وشکن وشگاف وطراز وگداز

وگریز وناز وانداز۔ وگاہے ماضی مطلق با امر چون گفتگو وجستجو رفت وروب وشست وشو۔ وگاہ بود که در آخر امر حاضر ہاے مختفی آرند ومعنی حاصل بالمصدر پیدا شود چون اندیشه واندازه وبوسه وخنده وگاہے در آخر امر حاضر ش آرند ومعنی حاصل بالمصدر دہد چون آرایش وآرامش وآسایش وآزمایش وآفرینش وآلایش وآمرزش وآموزش وآمیزش وریزش وازرش وافزایش۔ وگاہے در آخر اسم مفعول یای معروف در آید چون آزردگی وآسودگی وآلودگی واستادگی وافتادگی وبالیدگی۔ وگاہے در آخر اسم فاعل یاے معروف فائده اش دہد چون پایندگی۔ وگاہے در آخر دیگر اسماء صفات یاے معروف ہمین فائده دہد چون زندگی وبندگی۔ وگاہے در آخر ماضی مطلق لفظ آر فائده اش دہد چون گفتار وکردار۔ وگاہے یاے معروف در آخر اسم فاعل قیاسی مفید معنی حاصل بالمصدر بود چون آگاہی وشناسائی ودلآویزی پروردگاری ونگرانی۔

بیان اسم فاعل واسم مفعول سماعی

ہمچنانکه اسم فاعل قیاسی از آوردن نده در آخر امر حاضر حاصل شود چون آینده وآورنده وزننده وآموزنده۔ واز آوردن ہاے مختفی در آخر ماضی مطلق اسم مفعول حاصل آید آورده وزده وآموخته ہمچنین در آخر امر حاضر

ازآوردن الف اسم فاعل پیدا شود چون رسا وبویا وگویا وجویا- والف ونون چون باران وپاشان وپرسان وپران- وگاہے از ترکیب اسم وامر حاضر چون عطاپاش وخطاپوش وشیرافگن وتیرانداز ودوراندیش وفتنه انگیز وقارباز وہمبرین طریق اسم مفعول سماعی اززیادت بعض حروف والفاظ پیدا آید چون خداساز وخداآفرین یاازآوردن ہاے مختفی درآخر امر حاضر چون پذیره وآویزه وگاہے لفظ گر فائده اسم فاعل دہد چون زرگر وآہنگر وگاہے لفظ گار چون خدمتگار-

بیان تعدیه لازم

گاه باشد که فارسیان مصدر لازم رابزیادت حروف متعدّی کنند چون خسپانیدن ازخفتن واگر مصدر متعدّی بیک مفعول بود آنرا متعدّی بدو مفعول چون دانانیدن ازدانستن-

بیان ایزاد حروفے زیادت معنی

واو الف یارا که درتلفظ ملائم ونازک باشند حروف علت درعربی گویند واو مناسب ضمه یعنی پیش والف مناسب فتحه یعنی زبر ویامناسب کسره یعنی زیر ہست وازکشیدن پیش واو وکشیدن زبر الف وازکشیدن زیر یا پیدا شود وازکشیدن پیش وزیر وزبر پیدا کردن واو والف ویارا اشباع گویند پس بطور اشباع زیادت حرف کنند چون اوفتادن ازافتادن وایستادن

ازاستادن وتافتن ازتفتن وگاہے حرف کم کنند چون فتادن از اُفتادن وفگندن ازافگندن-

خاتمه

اینقدر که گفته آمد براے مبتدی بس است چون ازین کتاب اول قواعد فارسی طالب رافائده حاصل شود درخواندن کتاب[1] دوم قواعد فارسی قوت پدید آید انشاء الله تعالیٰ واکنون ختم کردیم- الله تعالیٰ طلبه رااستفادهٔ تامه ازین کتاب ارزانی فرماید بمنه وکرمه-

تمت

[1] [illegible] ۱۲

CENTRAL LIBRARY ASTAN

ص
١٤٧
ق
١٨٩